

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۱۲ دی ۱۳۹۲

روایت مورد بحث

عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ، الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ

بحث ولایت، به مناسبت روز شهادت حضرت رضا صلوات الله علیه

این روایت با سند موثق، از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است و در بعضی از فرمایشات ائمه‌ی دیگر صلوات الله علیهم اجمعین هم همین تعبیر و همین متن وجود دارد. معنی تحت‌اللفظی این روایت شریفه، این است که خدای متعال اسلام را بر پنج چیز بنا کرده است، که عبارتند از: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. چند نکته در این روایت شریفه وجود دارد. یک نکته، سرّ این پنج چیز و تأثیر آن بر بنای اسلام و بقای اسلام است.

مراتب عقل و چگونگی رشد آن در انسان

یکی از قوایی که خدای متعال در انسان قرار داده، احساسات است. احساسات مختص به انسان نیست و در موجودات زنده دیگر هم با کم و زیاد، وجود دارد. از نظر علمای شیعه و طبق روایات، مسلم است که عقل بالفعل در بین انسان‌ها به ندرت یافت می‌شود. البته عقل مراتبی دارد که حداقل این چهار مرتبه برای آن ذکر شده است: عقل هیولانی، عقل بالقوه، عقل بالفعل و عقل مستفاد. عقل بالفعل آن مرتبه‌ای از عقل است که بر انسان و قوای مادی او حاکمیت پیدا می‌کند. عقل مستفاد، حتی در افرادی که دارای عقل بالفعل هم هستند، بسیار نادر است. اما انسان‌ها نوعاً عقل بالقوه دارند، مشروط بر آن که در زمان جوانی آن را ضایع نکرده باشند.

اگر ادراکات و احساسات یک کودک زیر نظر دقیق گرفته شود، مشخص می‌گردد که تا حدود دو-سه سالگی عقل بالقوه کودک قوی می‌شود. پس از این دوره، عقل کودک به رتبه‌ی بعد که عقل بالفعل است، منتقل نمی‌شود، بلکه با رشد کودک و رسیدن به دوره جوانی، مسائلی که مربوط به عقل است، در او ضعیف می‌ماند و مسائلی که مربوط به نفس و حیوانیت است، در او تقویت می‌شود. تنها تعداد کمی از اطفال وجود دارند که همزمان با رشد جسمانی، قوه‌ی عقلانی آن‌ها هم رشد می‌کند و قوای نفسانی و حیوانی آن‌ها از قوه‌ی عقل جلو نمی‌زند.

علت اختلاف رشد قوای عقلانی در افراد

در بعضی از انسان‌ها همراه با گذشت زمان و افزایش سن، قوای عقلانی آن‌ها هم رشد می‌کند؛ عقل بالقوه، عقل بالفعل می‌شود و عقل بالفعل، عقل مستفاد می‌شود. این اختلاف، با مقایسه‌ی دو جوان بیست ساله و مشاهده‌ی فاصله بین ادراکات این دو جوان نسبت به یکدیگر، قابل درک است. جوان اول هنگامی که ده ساله بود، به لحاظ علاقه‌ی به مال دنیا و پول و شکم و بازی و هوا و هوس، در رتبه‌ی پایین‌تری قرار داشت، اما این ویژگی‌ها در او افزایش پیدا کرده است. از طرف دیگر، نیروی چشمگیری دیگری که در او به همین میزان تقویت شده باشد، قابل مشاهده نیست. مثال برای جوان دوم، قاسم بن الحسن سلام الله علیهما است. او یک جوان بین سیزده و چهارده سال است. حمید بن مسلم، خبرنگار لشکر عمر سعد، روایت می‌کند که یک جوان خوشرویی از خیمه بیرون آمد که از چهره‌ی او پیدا است که "لم يبلغ الحلم"، یعنی هنوز بلوغ طبیعی پیدا نکرده است. شب عاشورا، پس از این که تنها یاران وفادار حضرت باقی می‌مانند و حضرت مقامات اخروی آن‌ها را به ایشان نشان می‌دهد، به عموی بزرگوار

خود عرض می‌کند: "یا عم و أنا فی من یقتل؟". این سؤال، نشان‌دهنده فاصله زیاد این جوان از سایر جوان‌ها به لحاظ رشد عقلی است. بلکه قابل مقایسه با انسان هفتاد-هشتاد ساله‌ای است که زیر دست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تربیت شده است؛ نظیر حضرت حبیب سلام الله علیه و یا مثل حضرت مسلم سلام الله علیه. دلیل این اختلاف، با توجه به علوم مربوط به خود، روشن است.

اگر در ویژگی‌های بعضی از کسبه‌ی بازار دقت کنیم، درمی‌یابیم که آن‌ها در محاسبات اقتصادی و معامله‌گری بسیار قوی هستند، ولی در درک مسائل معنوی و روحانی بسیار ناتوان می‌باشند. علت این امر این است که پدر این فرد، او را از جوانی در مسیر کسب درآمد قرار داده و او پس از بیست-سی سال تلاش در این مسیر و دوری از خط انسانیت و آدم شدن و رشد فکری و عقلانی، به این وضعیت رسیده، که شنیدن مطالب معنوی برای او کسل‌کننده است.

نکته‌ای که در مقدمه‌ی بحث در حدیث فوق‌الذکر باید مد نظر قرار گیرد، ارزیابی مخاطب است. اگر مخاطب دارای شعور انسانی باشد و روی قوه‌ی عاقله‌ی خود با تمام قدرت، کار کرده باشد، با شنیدن این حدیث، آن‌را تایید می‌کند. این فرد درک می‌کند که اسلام برای انسان‌سازی آمده است. ضرورت دارد که ارتباط انسان با جهان غیب محفوظ باشد. در بعضی از روایات آمده است که همان‌گونه که پنج بار حمام رفتن در بیست و چهار ساعت، بدن انسان را از هر آلودگی پاک می‌کند، پنج مرتبه رابطه برقرار کردن با حق تعالی، در بیست و چهار ساعت و قطع ارتباط با غیر او، چنین اثری در روح او دارد. قبل از نماز، مستحب است که نمازگزار، تکبیرات افتتاحیه بگوید. بدین ترتیب که هر مرتبه‌ای که یک تکبیر افتتاحیه می‌گوید، مقداری از تعلقات غیر الهی از مغز او بیرون برود و وقتی که به تکبیره‌ی الاحرام رسید، دل او از غیر خدا خالی شده و آماده برای ارتباط برقرار کردن با خدای خود باشد.

معنی ولایت در روایات

کلمه ولایت در عرف عام و به لحاظ لغوی، به معنی ارتباط دوستی برقرار کردن با شخص دیگر و دوست داشتن دیگری است. در عرف خاص و معنی شرعی، منظور از این لغت را بایستی با توجه به روایات دریافت. ولایت شرعی به معنی دل را دنبال کسی روانه کردن است. به تعبیر دیگر، یعنی هرگونه که ولیّ این فرد، در امور دنیا و آخرت فکر کرد، این فرد دنبال‌هرو هم همان‌گونه فکر کند. در روایات بسیار، این لغت در مواردی آمده است، که ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بخواهند انسان را متوجه کنند که اگر می‌خواهی انسان الهی شوی و عاقبت به خیر باشی، باید دنبال قرآن و این چهارده نفر صلوات الله علیهم اجمعین حرکت کنی؛ یعنی در فکر و در سلیقه، پیرو آن‌ها باشی.

معنی لغوی این کلمه قبل از اسلام هم وجود داشته است؛ ولی اسلام، این معنی مجازی را در فرمایشات بزرگان خود قرار داده است. زیرا هدف این چهارده نفر ساخت تجهیزات پیشرفته نیست، بلکه انسان‌سازی است. در این روایت دارد: "وَمَا نُودِيَ أَحَدٌ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ". اسلام بر پنج چیز بنا شده و یکی از این پنج چیز ولایت است، ولی هیچ انسانی به آن اندازه که مکلف به رعایت این کلمه‌ی پنجم و عمل مطابق آن و عدم مخالفت با آن شده، به چیز دیگری مکلف نشده است. یعنی انسان باید قبل از نماز و قبل از زکات، یعنی ایثار و گذشت مالی و قبل از جهاد، که از جان گذاشتن است و قبل از صوم، که زجر دادن به بدن با گرسنگی و تشنگی است، ارتباط با خدای متعال داشته باشد. تصمیم بگیرد که هر چه خدای متعال فرمود، همان را عمل کند.

ولایت ریشه است. محور نماز، محور زکات، محور جهاد و صوم ولایت است. خواندن نمازهای زیاد، روزه گرفتن‌های بسیار، پاره‌پاره شدن بدن در جهاد، بدون ارتباط با خدای متعال فاقد ارزش است. جز این چهارده نفر

صلوات‌الله‌علیه‌م‌اجمعین هم هیچ‌کس رابط بین مردم و حق‌تعالی نیست. اگر کسی بدون ارتباط با این چهارده نفر، خودش می‌خواهد نماز بخواند، روزه بگیرد و شمشیر بزند، مانند چراغ‌ها و لامپ‌های بسیار زیادی است که با مبدأ نیرو ارتباط ندارد و در نتیجه خاموش است.

از این گذشته، اگر انسان نتواند از نظر قضایی اثبات کند که اعمال عبادی او به خواست خدای متعال بوده است، راه به جایی نمی‌برد. خوارچ هم به خیال خود جهاد کردند. این افراد اگر بعد از مرگ قیامتی باشد، نمی‌توانند به حق‌تعالی عرض کنند که من این کارها را در عمر خود انجام داده‌ام. زیرا در جواب این سوال که چه کسی از شما خواست که این کارها را انجام دهید، جوابی ندارند. در این‌جا نقش رابط در ساخته شدن افراد و قدرت استدلال و اثبات بر خدای خودشان روشن می‌شود. اگر رابط مورد قبول حق‌تعالی باشد، شاید افراد بتوانند اثبات کنند، که درست عمل کرده‌اند.

انسان باید دنباله‌رو کسی باشد که بتواند حجیت آن شخص را برای خدای متعال اثبات کند. از این نکته، می‌توان مفهوم تشیع که به معنی دنباله‌روی و مشایعت کردن است، را درک کرد و دلیل تقلید را فهمید. به خدای متعال بگویند: تو من را خلق کردی، این را واسطه و رابط قرار دادی، من هم مطابق دستور رابط عمل کردم. رابط می‌تواند کارهای من مخلوق را به نفع من اثبات بکند، یا نعوذبالله به ضرر من، بگوید که من به او گفتم و خلاف کرد. بنابراین نقش رابط از خدایی که هیچ ارتباطی با من نداشته باشد و من هم ارتباطی با او نداشته باشم، بالاتر است. این رابط است، که خدای متعال را برای من خدا می‌کند و خالق را برای من خالق می‌کند؛ او را مولا می‌کند و من را مکلف به عمل کردن به دستورات او می‌کند. کلمه‌ی ولایت در اصطلاح شیعه، همان رابطی است که اگر او را اطاعت کنیم، ما را به خدای متعال مرتبط می‌کند. منظور از اولیائی که در اصطلاح روایات گفته می‌شود، افرادی هستند که این نقش را ایفاء می‌کنند.

دور ماندن مردم از روح توحید، به دلیل خانه‌نشین کردن امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه

در حدود سال صدونودوهفت هجری، در منطقه‌ی مازندران، شیعه‌ها بیش‌تر بودند بود. اما این افراد تازه مسلمان، از آداب و تربیت اسلامی چیزی نمی‌دانستند. اگر امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به این منطقه تشریف می‌آورد، تشیع را آورده بود و با اجرای برنامه‌های درازمدت حقیقت انسانیت را تدریجاً به مردم تزریق کرده بود. بدین ترتیب اکثر مردم، مگر افراد کمی از قبیل ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها خوب می‌شدند.

آموزگار از دو بُعد می‌تواند زیردست و شاگرد خود را بسازد. یکی این‌که بیان روان و خوبی داشته باشد که بتواند مدعای خود را ثابت کند. دوم عملکرد خودش است. آموزگاری که پس از نوشیدن آب می‌گوید: ((صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ))، یا ((سلام بر حسین))، این فرهنگ را به دانش‌آموزان خود منتقل می‌کند.

عمر این سرزمین را فتح کرد و اسلام را در این‌جا برقرار نمود و بیرون رفت. اما اگر به جای او امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌آمد، شیعیانی بی‌نظیر در این‌جا درست می‌شد. در دانشگاه ما به دانشجویان می‌گویند که انصافاً خدمات عمر را هم نباید نادیده گرفت؛ ولی اگر آن ولی خدا می‌آمد، انسان‌هایی درست می‌شد که هر یک از آن‌ها می‌توانست یک گره را اصلاح کند. آمدن عمر مانع از آمدن معلم الهی شد. ما فتوحات یا کارهای دیگر او، یا نان و سرکه خوردنش را تکذیب نمی‌کنیم، اما او جان دین و اسلام و روح توحید را به مردم تزریق نکرد. او ریشه‌ی انسانیت، ریشه‌ی توحید و خداپرستی را از جا درآورد. به واسطه‌ی عملکرد او، آن حضرت بیست‌وپنج سال، یعنی یک نسل خانه‌نشین شد. آیا این اشتباه کوچک است؟

نقش علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه در رشد معنوی مردم

عباسیون می خواستند که ریشه‌ی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را از جا درآورند تا خودشان بتوانند آقایی کنند. حب ریاست عاملی بسیار قوی است. عمر در پستوی خانه خود، نان و سرکه می خورد، که بگویند آدم زاهدی است. در شرایطی که هارون و پسرهایش سر کار آمدند، و همه هم عاشق مقام و قدرت بودند، خدای متعال برای ایرانی‌ها شرایطی را فراهم کرد که معلم خوبی داشته باشند و در آینده انسان‌های شایسته‌ای شوند. حق تعالی به دل مأمون انداخت که حضرت را از مدینه به این‌جا بیاورد. ظاهر امر این بود که مأمون نگران بود که گسترش محبوبیت حضرت باعث جمع شدن بساط او شود. اما حقیقت امر این است که خدای متعال کاری کرد که پس از گذشت قرن‌ها، روز به روز علاقه‌ی مردم به این خاندان افزایش می‌یابد.

احساسات و عاطفه بهترین و ارزان‌ترین وسیله است برای این‌که انسان چیزهای خوب دنیا را که خدای متعال خلق کرده است، را درک کند و خوبی آن را احساس کند و ترتیب اثر بدهد. احساسات مادر نسبت به فرزند موجب می‌شود که برای نگهداری از کودک خود سختی‌های زیادی را متحمل شود.

روایات زیادی که مردم را به زیارت آن حضرت یا زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها تشویق می‌کند، در واقع تدارکی است که خدای متعال برای تقویت بعد معنوی ما دیده است. به عنوان مثال آمده است: اگر کسی "عارفاً بِحَقِّهِ" خدمت حضرت رضا صلوات الله علیه مشرف شود، خدای متعال گناه‌های گذشته و آینده‌ی او را می‌آمرزد.

حضرت معصومه سلام الله علیها چکیده‌ی علم الهی است؛ دختر امام معصوم و خواهر امام معصوم سلام الله علیهم است. ایشان یک سال بود که برادر را ندیده بود، لذا از مدینه راه افتاد. اما در ساوه مریض شد و زودتر از شهادت امام هشتم صلوات الله علیه از دنیا رفت. سلیقه‌ی خوب، احساسات و عاطفه را خدای متعال می‌دهد. انسانی که فطرت و طینت خود را خراب نکرده باشد، از کار بد بدش می‌آید و از کار خوب خوشش می‌آید؛ این انسان از دروغ و خیانت و ظلم و بداخلاقی بدش می‌آید، مگر این‌که دوستی خود را با خدای متعال قطع کند و با شیطان رفیق بشود. هر طوری که مأمون می‌توانست، آن حضرت را اذیت کرد. آقا فرمود که این سمتی که شما می‌دهید قبول می‌کنم و شرایط آن هم این است که دخالت در امور نکنم. هنگامی که حضرت به اصرار و اجبار مأمون برای اقامه نماز عید حرکت کرد، مردم به شدت تحت تاثیر آن بزرگوار قرار گرفتند. هنوز حضرت به مصلی نرسیده بود، که مأمون از ترس شورش مردم، دستور داد که ایشان را برگردانند.

اگر این اولیای خدا زندگی راحتی داشتند و از دنیا می‌رفتند، حتماً ارادتمندان به این خاندان افراد محدودی بودند. با این‌که منطق داشتند و فرمایشاتشان درست بود. خدای متعال نمی‌خواهد این بزرگواران بی‌سر و صدا زندگی کنند. ایشان باید هزینه کنند. از عمومی پیغمبر صلوات الله علیهما تا طفل شیرخوار، هر جا لازم باشد، از جان خود خرج می‌کنند. نتیجه‌ی این فداکاری‌ها این است که مردم با اشتیاق در این‌گونه مجالس شرکت می‌کنند. اولیاء خدای متعال مطیع او هستند. "أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ"، به عراق برو، مولای تو می‌خواهد تو را کشته ببیند. مطیع من هستی؟ از مدینه به خراسان برو. در آن‌جا هم باید به نحوی به شهادت برسی که رنج‌های زیادی را تحمل کرده باشی.